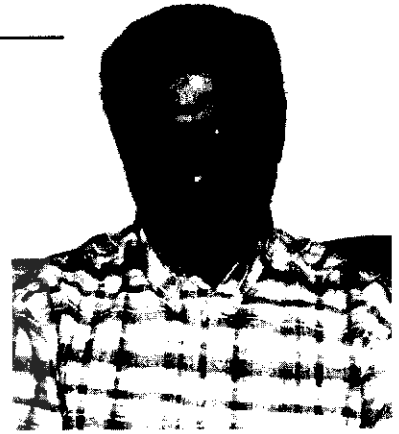


مفهوم فرهنگ در جامعه بشری

ندا عابد



محمد مهدی عسگرپور را بسیاری از اهل هنر می‌شناسند، او کارگردان سینما است و مدتی تهیه‌کننده تلویزیون بوده و چند سالی مدیر گروه کودک و نوجوان شبکه دو سیما و قائم مقام مدیر شبکه دو، بعد مدیر عامل هم بنیاد سینمایی فارابی و معاونت هنری سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران را بر عهده گرفته است و شرط او برای پذیرش این شغل این بوده است که حتماً بتواند فیلم بعدی‌اش را هم بسازد که ظاهراً مقدمات تولید آن نیز در حال فراهم شدن است، عسگرپور همه سال‌هایی که مدیریت مراکز هنری مختلف را بر عهده داشته است به صورت هم‌زمان مشاور بسیاری از مدیران فرهنگی و هنری سازمان‌های دیگر هم بوده و امروز حضور او در سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران شاید نخستین توفقی را که برای اهل فرهنگ و هنر ساکن تهران و شاید مردم عادی به وجود می‌آورد وقوع یک «اتفاق»، متفاوت در سطح این کلانشهر تقریباً بی‌بهره و کم بهره از حضور چشمگیر فعالیت‌ها و نمادهای فرهنگی و هنری است و این انتظار به عنوان نخستین سؤال این گفتگو مطرح شد.

○ شما یک هنرمند سینماگر هستید، و طی سال‌های کمتر اتفاق افتاده که یک هنرمند متولی این سازمان هنری باشد، حالا سؤال اصلی این است که خود شما به عنوان یک هنرمند فیلمساز فکر می‌کنید که چه کمبودهایی به لحاظ هنری و بصری در پایتخت کشور وجود دارد؟

عسگرپور: مشکلات تهران از زوایای مختلف حتی در سمینارها و نشست‌های مختلف بررسی شده است بخشی از این مشکلات هم آن قدر روزمره و قابل لمس است که همه مردم می‌توانند آن‌ها را به راحتی بشمارند. از معماری نه چندان درست این شهر بگیر تا ترافیک خیابان‌هایش. من فکر می‌کنم که خیلی از این نوع مشکلات و خلاها در مورد شهری که بخواهد بزرگ شود وجود دارد و تهران هم از آن مستثنی نیست. اما یک مسئله اساسی در این میان وجود دارد که سرمنشا همه این مشکلاتی که می‌شناسیم نیز هست. که شاید بتوان آن را در حوزه مسایل اخلاقی دانست. یعنی علی‌رغم این که شاید ما فکر می‌کنیم. با نگاه و تفکر زیبایی‌شناسانه بخش عمده‌ای از معماری تهران می‌تواند اصلاح بشود اما من فکر می‌کنم بنایی که به این شکل ساخته شود خیلی بنای ماندگاری نخواهد بود چرا که اخلاق نگهداری آن وجود ندارد.

○ اما تاثیر مثبت و بصری چنین اقداماتی را هم نمی‌شود در روحیه شهروندان منکر کرد؟
- بله، اما من می‌خواهم از نگاه دیگری قضیه را بررسی کنم. می‌خواهم بگویم که بخشی از این مشکلات که ما به کرات با آن‌ها مواجه شده‌ایم و فکر می‌کنیم جزو مسایل بنیانی شهر تهران است

وجود دارد و من هم منکر آن‌ها نیستم. بله ما پارک کم داریم. ما فضای زیبا کم داریم نه فقط در معماری شهری بلکه در پیاده‌روها و سطح شهر و... نبود این فضاها به شدت مشخص است آن‌چه هم داریم از میزان مورد انتظار بسیار پایین‌تر است ولی می‌خواهم بگویم آن‌چه که باعث می‌شود ما در این زمینه به یک حالت پایدار و پویا برسیم پدید آوردن اخلاق ساخت و نگهداری است. یعنی باید در واقع سعی کنیم موضوع را از کمی قبل‌تر ببینیم. ببینید وقتی بحث جامعه مدنی مدتی پیش مطرح شد خیلی سریع جذب معادلات سیاسی شد به هر حال این خودش یک نکته است که حداقل در صد سال گذشته از موضوعات مهم در سطح دنیا بوده. به خصوص در جوامعی که به صورت جهشی پیشرفت کرده‌اند که مثلاً جامعه آمریکا می‌تواند در این زمینه مدل مهم و قابل بررسی باشد، چون متاخر است مطالعه در مورد آن هم آسان است کشورهای مثل ژاپن و یا مدل‌های جدیدتری مثل مالزی می‌توانند هم در این تقسیم‌بندی بگنجد. من جمله‌ای را از ژان ژاک روسو خواندم که می‌گوید: کسی که اولین بار در تاریخ بشریت تور زمینی را خط کشید و گفت: این زمین من است. نخستین کسی بود که کلنگ جامعه مدنی را بر زمین کوبید.

توجه کنید در واقع از دیدگاه مورد نظر روسو این فرد از طریق تصاحب چیزی که معلوم نیست چقدر از آن متعلق به اوست و با این تفکر که می‌تواند مالک آن باشد جامعه مدنی را شکل می‌دهد. حالا این ماجرا شکل‌های منورن‌تری پیدا کرده و ما در مباحث دیپلماتیک این‌ها را نادیده می‌گیریم. در واقع بحثی که در اکثر ادیان هم وجود دارد و مالکیت را از آن خلولند می‌داند. و ما را نماینده خدا در روی کره زمین

تلقى می‌کند که مالکیتی کاملاً اعتباری و مقطعی با یک شرایط خاص داریم و ای بسا از میان ما که به این شکل صاحب مالکیتی هستیم آدم‌هایی زمین خوار به وجود بیاید که هر روز عرض و طولشان اضافه می‌شود و... و بنابراین همه این حرف‌ها که گفتیم در ارتباط با سؤال شماسست و به اخلاقیات برمی‌گردد. یعنی آن‌چه که باعث حفظ یک شهر، روستا یا حتی یک خانواده می‌شود در وهله اول اخلاق است. فقط یک مشکل در این میان وجود دارد به خصوص در مملکت ما، به خصوص در شهر تهران و به خصوص در این سال‌های اخیر و آن این‌که ممکن است ما تعبیر درستی از اخلاقیات نداشته باشیم و این باعث می‌شود که مخاطبان سریع موضع‌گیری کنند که: ای بابا ما موضوعات مهم‌تری داریم، چرا؟ چون اخلاق را مترادف با چیزهایی می‌داند که گاهی خود آن چیزها در این سال‌های گذشته بخشی از عوامل ضد تبلیغ بوده و اخلاق را منتسب می‌کند به یک گروه خاص یا فرهنگ خاصی در کشور. به خصوص آن‌قدر هم این مسئله شایع شده که حتی دیگر آن را نمی‌بینیم، چون عادت کرده‌ایم آن‌قدر محیط دایره‌هایمان را کوچک در نظر می‌گیریم که بعد از مدتی فقط دور خودمان می‌چرخیم و می‌رسیم به مرحله‌ای که بگوییم «اخلاق یعنی من». بنابراین شاید ما برای نجات شهر تهران نیازمند پرداختن به این بدیهیات باشیم، بدیهیاتی که همه فکر می‌کنیم جزو مفروضات مشترک همه‌مان هست ولی من مطمئنم که این طور نیست و نبوده که امروز به این مشکلات رسیده‌ایم. ما اول باید ببینیم یک جامعه اخلاقی باید چه ویژگی داشته باشد. و اصلاً اخلاق را از این زاویه تعریف کنیم. چون وقتی ما می‌گوییم «اخلاق» به حق این سؤال از سوی یک نظریه‌پرداز مطرح می‌شود که منظورتان اخلاق کدام فرقه و دین است چون در جاهایی ممکن است حتی این‌ها با هم تضاد داشته باشند. بعضی‌ها با الصاق کلمه اسلامی طی این سال‌ها سعی کردند قضیه را حل کنند و بگویند «اخلاق اسلامی» که بعد در مصداق دچار مشکل شدیم و وقتی پرسیدیم اخلاق اسلامی یعنی چه بحث امر به معروف و نهی از منکر زیر شاخه‌اش شد و مباحث مربوط به نقش دولت مطرح شد و... من فکر می‌کنم حتی مشکلات معماری ما در شهر تهران هم از این دیدگاه قابل طرح و بررسی است. و همه این‌ها بر می‌گردد به این‌که یک مدیریت اخلاق‌گرا داشته باشیم. منظورم از اخلاقیات، «شرعیات» نیست چون اگر وارد ابعاد شرعی بشویم اتفاقاً مسئله خیلی پیچیده‌تر می‌شود و آن وقت دیگر به راحتی در کنار یک خانه ویلایی نمی‌توان یک

خانه ده طبقه احداث کرد. اما اگر از زاویه اخلاق نگاه کنیم می‌توانیم مثلاً این طور بگوییم: مجسم کنید یک نفر محله‌ای را که همه بافت آن ویلایی است را با پرداخت بهای خرید خانه‌ای در آن محله برای زندگی انتخاب می‌کند. در حالی که هم عرف و هم قانون به او گفته که بافت این محله همین طور باقی



می‌ماند و قرار نیست تغییر کند.

بعد یکباره مدیریت بی حساب و کتابی درست به ساختمان کناری این خانه اجازه ساخت یک برج پنجاه واحدی می‌دهد و این یعنی شکست قاعده‌ای که خلاف اخلاق است این یک فرهنگ ایجاد می‌کند یعنی این شخص به عنوان یک شهروند احساس می‌کند که بدون آن‌که بخواهد پرخاشگر شده. وقتی صبح از خانه‌اش بیرون می‌آید و به این ساختمان نگاه می‌کند شروع می‌کند توی دلش به فحاشی، آیا به کسانی که آن‌جا ساکنند؟ نه چون فکر می‌کند که آن‌ها هم تابع یک شرایط کلی هستند پس مخاطبش آن کسانی هستند که این تصمیم را گرفته‌اند و این نارضایتی در عمل آن فرد خودش را نشان می‌دهد و مثلاً رانندگی‌اش دیگر رانندگی عادی نیست. یک مثال تلویزیونی هم در این زمینه بزنم؛ زمانی که من در تلویزیون بودم افرادی فقط برای این‌که شغلی داشته باشند می‌آمدند و به عنوان ناظر بخش مشغول می‌شدند و بعد از

بله ما پارک کم داریم. ما فضای زیبا کم داریم نه فقط در معماری شهری بلکه در پیاده‌روها و سطح شهر و... نبود این فضاها به شدت مشخص است آن‌چه هم داریم از میزان مورد انتظار بسیار پایین‌تر است، ولی می‌خواهم بگویم آن‌چه که باعث می‌شود ما در این زمینه به یک حالت پایدار و پویا برسیم، پدید آوردن اخلاق ساخت و نگهداری است

شش ماه یا کم‌تر به این نتیجه می‌رسند که تهیه کننده بشوند آیا این کار تنها به خاطر وظیفه فرهنگی و انقلابی‌شان بود؟ قطعاً خیر بخش عمده‌ای از این تصمیم به دلایل اقتصادی بود. من فکر می‌کنم حتی مسایل اقتصادی‌مان هم از همین جنس است.

ولی یک نگاه ریزتر در همین سال‌های اخیر نشان داد که وقتی به مناسبتی یک اقدام تزیینی کوچک مثلاً در میدان هفت تیر اتفاق افتاد حاصل آن تا مدت‌ها به خوبی حفظ شد. ولی ما نگاه می‌کنیم و می‌بینیم در شهر تهران به عنوان یکی از بزرگترین پایتخت‌های خاورمیانه به نسبت کشورهای دیگر حتی دو عدد مجسمه‌ای که متناسب قد و قواره این شهر باشد در هیچ جا وجود ندارد و این پدیده ایست که در تمام دنیا به شکل مطلوبی دیده می‌شود. شما مجسمه لرد بایرون را از نظر ابعاد مقایسه کنید مثلاً با مجسمه فردوسی که حالا دیگر در بین این همه بنای بلند در میدان فردوسی حتی به سختی از یک فاصله نه چندان دور دیده می‌شود و یا مجسمه‌هایی که گاه در بلوارهای کنار خیابان‌ها نصب می‌شوند و حتی از فاصله نیم متری هم نمی‌توان کتیبه مشخصات آن را خواند و در این شرایط قد و قواره خود مجسمه هم تابعی از همین شرایط است؟ آیا انجام حرکتی در این زمینه باید صرفاً به عنوان یک بحث فانتزی مطرح شود و هیچ‌گاه به عنوان امر ضروری دیده نشود. آیا واقعاً زیبا شدن شهر یا چنین حرکت‌های فرهنگی باعث کسب آبرو در دید توریست‌ها نمی‌شود؟ کمبود صندلی سینما در کشور یک امر واضح و بدیهی است. سینما آزادی می‌سوزد و از بین می‌رود و بازسازی نمی‌شود هیچ‌کس هم پاسخگو نیست اما برای جایگزینی آن و حتی افزایش تعداد صندلی‌های سینماهایمان به عنوان یک مکان فرهنگی آیا نمی‌شد چند سالن کوچک به همت شهرداری در این شهر بزرگ ساخته بشود، آیا این‌ها همه تابع بحث کلان اخلاق گراییم شما می‌شود یا می‌تواند به عنوان گام‌های کوچک اولیه آغاز حرکت‌های فرهنگ‌ساز در راستای رشد اخلاقی جامعه باشد تا یک امر فانتزی و غیرضروری؟ - آن‌چه که من در بخش اول در موردش صحبت کردم کلیات بود.

و وقتی هم مدیران معمولاً از کلیات صحبت می‌کنند یعنی مسئله حل شدنی نیست و عزم ملی می‌خواهد و...
- بله ولی این طور نیست گاه اگر مسئله را همین قدر

بزرگ ببینیم شاید امثال من فکر کنند که کاری نمی‌شود کرد. این که گفتم بخش اول بود ولی بخش دوم این است که بپرسم چه کار می‌توان کرد. یعنی آیا می‌توان امیدوار بود و چه طور می‌توان نقش کوچکی در اجرا داشت. صحبت شما درست است یعنی حداقل آن‌ها که طی این سال‌ها در کارهای اجرایی دستی داشته‌اند متوجه هستند که هر وقت گفته می‌شود این موضوع به یک عزم ملی احتیاج دارد یعنی قرار نیست اتفاق خاصی بیافتد. یک نکته در مورد شهرداری که مدیریت شهر را از جهت‌های مختلف بر عهده دارد وجود دارد این که این نهاد متأسفانه در خیلی از مقاطع تبدیل شده به یک مجموعه سیاسی، همان طور که ما در خیلی از حوزه‌های دیگر با این پدیده مواجه بودیم این‌جا هم این مسئله تکرار شده و البته گاه پررنگ‌تر و گاه کم رنگ‌تر. به همین دلیل کسانی که برای تصمیم‌گیری در حوزه‌های مهم این ارگان منصوب می‌شوند ممکن است خیلی مناسب این شغل نباشند. یک مسئله دیگر هم به صورت بالقوه به خصوص در شهرداری وجود دارد که البته در کشور ما حالت عام دارد و آن این که بعضی‌ها هستند که کار را با سرعت بالایی انجام می‌دهند و ما آن‌ها را به عنوان مدیران اجرایی موفق می‌شناسیم. یا حتی مدیران بالادستی آن‌ها چنین حسی در موردشان پیدا می‌کنند. این نگاه پدیده کمی فریبنده‌ای را به وجود می‌آورد. که کسانی که می‌توانند یک پروژه را در دوره خیلی کوتاهی به نتیجه برسانند تسویه حساب مالی‌اش را هم بگیرند این‌ها آدم‌هایی هستند که مناسب سازمان‌هایی هستند که احتیاج به سرعت در کارهای اجرایی‌اش دارد.

در این میان طراحی، آمال و آرزوها و معماری اخلاق گرا و... به طور کل فدای سرعت می‌شود. خیلی از این افراد را من دیدم. اکثر آکاتالوگ‌های خارجی هم همراهشان هست. که نشان می‌دهند این مدل‌ها هست و می‌شود عین آن را اجرا کرد و مدیری اگر نداند این مدل اصلاً برای زندگی و اخلاقیات ما کاربرد دارد یا نه، در وهله اول جذب جذابیت‌های این پیشنهادات می‌شود و تبعات بعدی آن هم می‌ماند در الویت‌های بعدی. این اتفاق در شهرداری خیلی امکان وقوع دارد و یک مدیر با حوصله که دلش می‌خواهد یک میلی متر عمق این دریاچه را افزایش بدهد کار عملاً برایش سخت است. کاری که من اصولاً فکر می‌کنم می‌شود کرد این است که همیشه احساس می‌کنم گاهی با دو، سه گام کوچک که باعث چند اتفاق جزئی و ریز می‌شود میتوان اسباب اتفاق افتادن یک ماجرای بزرگ‌تر شد. البته ممکن است نشود ولی آن‌چه در ته آن باقی می‌ماند همان

چند اتفاق کوچک اولیه است. الان یکی از دغدغه‌ها در زمینه مورد بحث ما فرهنگسراهاست.

○ همین جا من یک سؤال دارم. آیا فرهنگسراها به نظر شما عملکردشان مثبت بوده؟



- عرض می‌کنم، حجم عمده‌ای از افراد در این فرهنگسراها می‌آیند و می‌روند و خبر حضورشان را در فرهنگسراها می‌شنویم در موقع آمارگیری هم می‌بینیم که این همه آدم آمده و رفته این همه کار انجام شده ولی چرا ما ذی‌ایم از این وضع اظهار نارضایتی داریم یعنی احساس می‌کنیم آن «اتفاق» مورد نظر نمی‌افتد. به نظر من علتش این است که اگر ما حتی فرض را بر این بگذاریم که این افراد اکثریت جامعه هستند حتماً اکثریت مؤثر نیستند چون اگر این طور بود در درجه اول خودمان احساس رضایت میکردیم و از خودمان نمی‌پرسیدیم که چقدر ما این همه برنامه داشته‌ایم، چقدر این همه افراد مختلف آمده و رفته‌اند و در صورتی که واقعاً این طور بوده چرا اثر آن در سطح جامعه محسوس نیست آن‌چه باعث می‌شود این توازن به هم بخورد این است که افراد نخبه کمتر در این مکان‌ها رفت و آمد دارند. یعنی وقتی قرار است در یک فرهنگسرا برنامه‌ای را اجرا کنیم باید فکر کنیم که بخشی از این برنامه‌ها

در فرهنگسراها باید این قابلیت وجود داشته باشد که مثلاً در حوزه تئاتر کسی که دوست دارد هملت ببیند امکانش را داشته باشد و کسی هم که دوست دارد کارهای کمی عامیانه‌تر هم ببیند بتواند. ولی الان اتفاقی که در حال رخ دادن است این که مادر فرهنگسراها نمایش فیلم جدی کم داریم. تئاتر جدی کم داریم و کنسرت موسیقی جدی تقریباً نداریم

هم مختص این نخبه‌گان باشد. این‌ها وقتی ببینند به صحنی نامناسب فلان فرهنگسرا اعتراض می‌کنند و این شرایط برایشان عادی نیست، نور پرژکتور برایشان مهم است و... با ورود این آدم‌ها ماموق می‌شویم خودمان را به نوعی اصلاح کنیم. و شرایطی پیش بیاید که مدیر یک فرهنگسرا و مدیر یک مجموعه فرهنگی احساس کند که دیده می‌شود. چون این‌ها کسانی هستند که به ساده‌گی از کنار موضوعات مختلف و کیفیت کارها نمی‌گذرند و آدم‌های بزرگی هستند. این کار تجمعاتی حساب می‌شود. و مقایسه خیل عظیم مردم با تعداد کمتر طبقه نخبه‌گان از سوی بسیاری از دست‌اندرکاران همیشه مورد بحث است. مدیر کم حوصله این‌ها را نمی‌بیند. که ورود این افراد باعث می‌شود تا مجموعه سطح بالاتری پیدا کند و خدمت بهتری به آن اکثریت جامعه ارائه کند. این حلقه‌های مفقوده متأسفانه در سازمان‌های فرهنگی در کشور ما زیاد است و در شهرداری یک کمی بیشتر است چون تماس با عامه مردم گسترده‌تر و بیشتر است که البته این‌ها را باید اضافه کرد به مشکلات تشکیلاتی. بعضی وقت‌ها شما نمی‌دانید یک مدیر فرهنگسرا از کدام مرکز باید فرماندهی بشود و این مرکز چه قدر دیدگاه فرهنگی دارد.

○ در حال حاضر فرهنگسراها زیر مجموعه معاونت فرهنگی هستند؟

- اگر برنامه‌های یک فرهنگسرا هنری باشد زیر مجموعه معاونت هنری و اگر فرهنگی باشد زیر مجموعه معاونت فرهنگی می‌شود و البته چند زیرشاخه دیگر هم دارد

○ این که خیلی عجیب و پیچیده است در صورتی که فرهنگسراها می‌توانند مرکز نقل خیلی کارهای فرهنگی در یک محله باشند. - در فرهنگسراها باید این قابلیت وجود داشته باشد که مثلاً در حوزه تئاتر کسی که دوست دارد هملت ببیند امکانش را داشته باشد و کسی هم که دوست دارد کارهای کمی عامیانه‌تر هم ببیند بتواند. ولی الان اتفاقی که در حال رخ دادن است این که مادر فرهنگسراها نمایش فیلم جدی کم داریم. تئاتر جدی کم داریم و کنسرت موسیقی جدی تقریباً نداریم. در حوزه تجسمی کارهای خوبی انجام می‌شود ولی مردم در جریان قرار نمی‌گیرند که مثلاً در نگارخانه محله‌شان چه اتفاقاتی می‌افتد. این‌ها به این دلیل است که سازمان فرهنگی هنری کمتر فکر می‌کند که «سازمان فرهنگی هنری» است. مثل بسیاری از سازمان‌ها که شما وقتی وارد آن

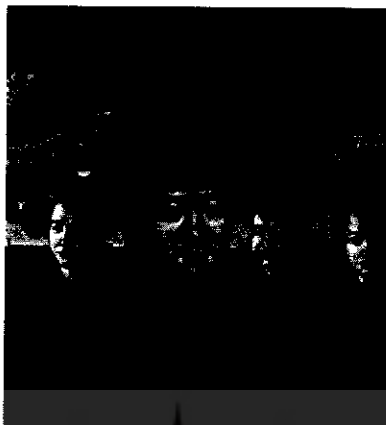
می‌شوید با یک دریا مواجه می‌شوید هرچه جلوتر می‌روید باز هم همین دریاست ولی با عمق یک سانت. جلوتر هم همین یک سانت است و هیچ‌وقت این عمق بیشتر نمی‌شود. در حالی که واقعاً یک دریاست و شاید یک استخر خوب از آن به دست بیاید. بعد یک جایی که می‌خواهید عمیق‌تر نگاه کنید مشکلات خودش را نشان می‌دهد.

○ حال آن اجزایی که شما صحبتش را کردید کدام است، شما می‌خواهید از کجا شروع کنید.

- اگر مثلاً ما بتوانیم در تولید دو تا فیلم سینمایی یا سریال تلویزیونی خوب مشارکت کنیم نفر بعد از من فکر می‌کند که باید سه تا فیلم بسازد و دیگر نمی‌تواند این روند را تعطیل کند. اگر این در بسته بشود یک عده‌ای می‌گویند: چرا؟ این جابلاً دو تا فیلم خوب ساخته شده بود حالا ممکن است دو تا فیلم بهتر بسازد یا دو تا فیلم بدتر ولی این گام اولیه است برای راه افتادن یک کلیت که متوجه بشوند که این سازمان باید بخشی از بودجه‌اش را صرف این کار بکند نه این که با چراغانی این تحول ایجاد نمی‌شود اما یادمان نرود که چراغانی و امثال آن به هر حال جنبه بصری دارد و نه محتوایی مثل این که این سازمان یکی از وظایفش این است که به ازدواج جوانان کمک کند. ممکن است مدبری فکر کند برای محقق شدن این وظیفه چه کار باید کرد و به این نتیجه برسد که خب خنجه عقد در اختیار جوانان بگذاریم، اما چه فایده که تعدادی از این ازدواج‌ها (که فقط کمیته‌شان مورد نظر بوده) سال بعد به طلاق منجر شود حتی شاید خیلی‌هایشان ما را نفرین هم بکنند که چرا کاری نکردید که مرا در انتخابم یاری کنید. در این جا نگاه نگاه آماری و کمیت‌گر است ما اول باید تکلیفمان را معلوم کنیم که به چه مجموعه‌ای قرار است پاسخ گو باشیم. آیا باید در محضر خنا پاسخگو باشیم یا مثلاً قرار است جواب فلان گروه را بدهیم که اگر از من پرسیدند تو چند مورد زوج به وجود آوردی پاسخ داشته باشم. این که ما وام بدهیم خنجه عقد بدهیم و... مردم را خوشحال می‌کند به موقعش لازم هم هست ولی خدا کیلی اولین کار ما نباید باشد. بلکه ما باید کوشش کنیم تا می‌توانیم زوج موفق به وجود بیاوریم و این کار فقط با خنجه عقد و وام ازدواج میسر نیست بلکه در کنار این‌ها فرهنگسازی هم می‌خواهد پس باید بگردیم این عوامل را پیدا کنیم.

○ شما در جهت برداشتن این گام‌های کوچک و اولیه که ایجاد جریان‌های بزرگ‌تر

بکنند برای بهبود وضعیت بصری شهر تهران چه تصمیم یا بهترین بگوییم برنامه‌هایی دارید؟ - ما چند برنامه داریم که امیدوارم کار کرد گسترده داشته باشد. مثلاً ما به این نتیجه رسیدیم که مردم در مناطق مختلف شهرداری به گالری‌ها و نگارخانه‌ها نمی‌روند حتی کسانی که قرابتی هم با این مفهوم



دارند همین طوره اما وقتی دستشان را می‌گیری و به یک گالری می‌بری فکر می‌کنند چه تجربه جالبی و برای دفعات بعد اخیار گالری‌ها را تعقیب می‌کنند و خلاصه مشتری پروپا قرص می‌شوند و کسان دیگر را هم ترغیب می‌کنند. برای حل این مشکل چه می‌توان کرد. دم دست‌ترین کارها این است که من بیایم به صورت مجانی بلیط موزه بدهم و از این کارها که رسم است. اما کار بهتر این است که با توجه به تجربه موفق برخی از کشورها موزه خیابانی درست کنیم و موزه را بین مردم ببریم. در پاریس شما با آثار موزه‌ای در خیابان مواجه می‌شوید این کار برای درصدی از مردم است که به موزه نمی‌روند. ما فکر کردیم می‌شود از برخی موزه‌ها تعریف بیرونی داشت. در این شرایط مردم حتی اگر با ماشین از کنار این آثار هنری رد بشوند تحت تاثیرات بصری آن قرار می‌گیرند و این به زیباسازی و فرهنگ‌سازی کمک می‌کند. که البته بحث‌های حفاظتی آن مورد نظر است و در حال انجام شدن است. کار دوم که

ما فکر کردیم می‌شود از برخی موزه‌ها تعریف بیرونی داشت. در این شرایط مردم حتی اگر با ماشین از کنار این آثار هنری رد بشوند تحت تاثیرات بصری آن قرار می‌گیرند و این به زیباسازی و فرهنگ‌سازی کمک می‌کند

در برنامه هست برگزاری نمایشگاه عکس خیابانی است. البته نه به شکلی که تا حالا وقتی بنا به مناسبتی نمایشگاه عکس خیابانی برگزار شده شاهد این پدیده بوده‌ایم بلکه قاب‌ها و فضاهای خاصی طراحی می‌شود و عکس‌های درون آن با توجه به موضوع عوض می‌شود. یعنی آن‌جا می‌شود نمایشگاه دائمی عکس - دقیقاً عکس هنری - برنامه و جدول مشخصی دارد که بر آن اساس برنامه‌ریزی پیش می‌رود. البته باید متولی این مجموعه افرادی باشند که شاید خیلی هم افراد اجرایی نباشند ولی اهل این حوزه هستند و متخصص، که از فکرشان استفاده می‌کنیم. کار دیگرمان در سال ۸۵ که البته چندان هم مایل به انعکاس خبرش زودتر از موعد مقرر نیستم و فقط به طور کلی خدمتان عرض می‌کنم. برگزاری سمپوزیوم بین‌المللی آثار حجمی است که مقدماتش تا حد زیادی انجام شده جزئیات قضیه را هم بعداً اعلام می‌کنیم. اما تعدادی از این آثار که توسط هنرمندان ایرانی و خارجی شرکت کننده ساخته می‌شوند در مناطق مختلف شهر نصب خواهد شد.

○ سوال آخر آیا کاری که اخیراً آغاز شد، یعنی خرید خانه و آثار هنرمندان مشابه کاری که در مورد خانه پرویز تناولی انجام شد ادامه پیدا می‌کند و برنامه مشخصی برای این کار دارید یا نه؟

- بله شخص آقای قالیباف به این موارد علاقه و توجه خاصی دارند و نه تنها موزه تناولی بلکه در مورد منزل دکتر سنوزی - منزل مرحوم دکتر شریعتی و تعدادی دیگر از این گونه جاها برنامه‌های مشخصی هست و بسیاری از کارهای مقدماتی خرید و سازماندهی آن هم انجام شده. اما مسئله اساسی این است که تنها خرید این مکان‌ها مطرح نیست بلکه در گام نخست این موزه‌ها باید یک هیئت امنای داشته باشد. چرا که بعد نیست بعد از چند سال مثلاً به پنهان این که سازمان آن را خریده محوطه خانه آقای تناولی تبدیل به مهد کودک بشود! پس باید اول برای نگهداری آن‌چه که تا حالا خریداری شده یک برنامه‌ریزی درست صورت گیرد هیئت امنای انتخاب بشود در این صورت هنرمندان هم اعتماد می‌کنند که آثارشان را اهنای کنند و به دست این سازمان بسازند.

○ متشکرم، اما خیلی از سؤالاتمان ناگفته ماند.

- بسیار خوبه بماند برای مصاحبه بعدی، زمانی که بخشی از این کارها که حرفش را زدیم انجام شده باشد.